

جمهوری اسلامی ایران

و طرح خاورمیانه بزرگ

دکتر محمود واعظی

چکیده

به اعتقاد نویسنده مقاله اگر چه بعد از حادثه یازدهم سپتامبر کشورهای غربی به خصوص آمریکا بر سر مسئله ی اصلاحات در خاورمیانه تأکید زیادی به عمل آورده اند ولی در خصوص چگونگی انجام اصلاحات و طرح خاورمیانه ی بزرگ همواره اختلاف نظر وجود دارد. از این منظر به اعتقاد نویسنده، طرح خاورمیانه ی بزرگ به مثابه ی واقعیتی که واکنش متناسبی را طلب می کند باید مورد واکاوی و تعریف مجدد قرار بگیرد. بر این اساس در این مقاله تلاش شده است تا از طریق آشکارسازی لایه ها و سطوح مختلف طرح خاورمیانه ی بزرگ یعنی سطوح تحلیل نظری، تحلیل سیاست بین المللی و سیاست خارجی آمریکا، رویکردهای متناسبی که جمهوری اسلامی ایران می تواند و یا به عبارتی باید در برابر هر یک از لایه ها اتخاذ کند تبیین گردد. به اعتقاد نویسنده، جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای باید با پرهیز از انفعال و در پیش گرفتن رویکردی مشخص چون طرح الگویی درونزا برای اصلاحات و باز تعریف جوامع ملی به تبیین رویکرد مناسب در خصوص طرح خاورمیانه ی بزرگ اهتمام ورزد.

کلید واژه ها

طرح خاورمیانه ی بزرگ، سطوح تحلیل، مردم سالاری دینی، سیاست بین الملل و الگوی درونزا.

درآمد



بنماید. در این خصوص پرهیز از انفعال و در پیش گرفتن رویکردی مشخص ضرورتی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

موضوع ضرورت اصلاحات و دگرگونی در خاورمیانه به ویژه پس از حوادث یازدهم سپتامبر به طور مکرر مورد تأکید رهبران و سیاستمداران آمریکایی و سایر قدرتهای بزرگ غربی قرار گرفته است. طی سه سال اخیر مسئولین آمریکایی بارها از طرح خاورمیانه‌ی بزرگ به مثابه‌ی کوششی برای بازسازی سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی و اجتماعی منطقه‌ی خاورمیانه سخن به میان آورده و در اجلاس سران هشت کشور صنعتی که در تاریخ ۲۰ تا ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۳ در سی‌آیلند آمریکا برگزار شد تأکید زیادی بر این طرح صورت گرفت. در این اجلاس گرچه سران این کشورها بر اصلاحات در خاورمیانه تأکید زیادی به عمل آوردند، ولی در خصوص چگونگی انجام اصلاحات و طرح خاورمیانه آمریکا اختلاف نظر وجود داشت.

۱- سطوح متفاوت در طرح خاورمیانه بزرگ

اگر این پیش فرض معرفت شناسانه را مورد پذیرش قرار دهیم که رفتار و سیاست خارجی کشورها تابعی از نحوه ادراک آنها از رفتار سایر کشورها، و در مرتبه‌ای بالاتر تابعی از کلیت سیاست بین‌الملل است، در این صورت آنچه که بر اهمیت سیاست‌گذاری مطلوب و صحیح تقدم دارد، تصحیح نحوه ادراک و فهم از جهان بیرون و به عبارتی کوشش برای ادراک واقعی تر جهان خارج در جهت ارتقای منافع و مصالح کشور است. از این منظر به نظر می‌رسد که طرح خاورمیانه بزرگ به مثابه‌ی واقعیتی که واکنش متناسبی را طلب می‌کند، باید مورد واکاوی و تعریف مجدد قرار گیرد. بر این اساس، در این مقاله تلاش می‌شود تا از طریق آشکارسازی لایه‌ها و سطوح مختلف طرح خاورمیانه بزرگ، رویکردهای متناسبی که جمهوری اسلامی ایران می‌تواند و یا به عبارتی باید در برابر هر یک از این لایه‌ها اتخاذ نماید تبیین گردد. در اینجا طرح خاورمیانه بزرگ در سه لایه:

۱- سطح تحلیل نظری؛

۲- سطح تحلیل سیاست بین‌الملل؛

تاکنون در خصوص این طرح مقالات متعددی به نگارش در آمده و صاحب‌نظران مختلف اعم از نخبگان فکری و ابزاری - موافق و مخالف - دیدگاههای خود را در این مورد بیان کرده‌اند. در این راستا به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور و قدرت منطقه‌ای، رویکرد، جهت‌گیری و سیاستی را پیش بگیرد که هر گونه تهدیدات احتمالی طرحهای غیربومی را به فرصت تبدیل

۳- سطح تحلیل سیاست خارجی ایالات

متحده.

مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱- سطح تحلیل نظری

به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران، نگاه آمریکا به خاورمیانه در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم به طور اعم و در دوره‌ی پس از جنگ سرد به طور اخص، نگاهی توأم با خوف و رجا و ترس و امید بوده است. خاورمیانه به طور هم‌زمان برای آمریکا هم عرصه‌ی کامیابی و موفقیت و هم عرصه‌ی شکست و ناکامی تلقی می‌شود. بسیاری از رهبران و نخبگان فکری آمریکا همانند اسلاف انگلیسی‌شان همچنان شرایط سیاسی و اقتصادی منطقه‌ی خاورمیانه را بسیار با اهمیت تلقی می‌کنند و معتقدند که فرمانروایی بر جهان مستلزم فرمانروایی بر خاورمیانه است. به همین دلیل، طرح خاورمیانه بزرگ در سابقه تاریخی خود از ادبیات گسترده و وسیعی بهره می‌برد.

به لحاظ تاریخی و بنیادها و ریشه‌های نظری می‌توان مدعی شد که طرح خاورمیانه بزرگ در حقیقت جلوه‌ی تازه‌ای از گفتمان شرق‌شناسی^۱ در غرب را تشکیل می‌دهد که از آغاز و از قرون هجدهم و نوزدهم با هدف تسهیل فرآیند گسترش استعمار غرب از طریق شناخت هرچه بیشتر شرق شکل گرفت. برخی شرق‌شناسان اولیه تلاش می‌کردند تا به وسیله

ترجمه‌ی ادبیات شرقی به زبان انگلیسی و یا پژوهش در احوال و ویژگیهای ملت‌های شرقی راه‌های استعمار مؤثر و بادوام ملل شرق را به سیاستمداران خود بیاموزند. از این رو، در اغلب این آثار، شرق به عنوان موضوع مشاهده و مطالعه، موجودیتی منفعل و ایستا و در عین حال مستحق کنترل و هدایت ترسیم می‌شود، در حالی که غرب به عنوان مشاهده‌گر و مطالعه‌کننده همواره نقشی فعال و پویا را برای خود قایل بود. یکی از مهم‌ترین پیش‌ساخته‌های ذهنی شرق‌شناسان در واقع ساخت مفهوم جغرافیایی و تمدنی «شرق» و به تبع آن «شرق نزدیک» و «شرق میانه» بود که به منطقه وسیعی از جمله بخش اعظم آسیا و بخش‌هایی از آفریقا با فرهنگها و تمدنهای مختلف از منظر اروپامحوری^۲ می‌نگریست. اعطای یک هویت واحد تحت عنوان «شرق» به تمامی فرهنگها و تمدنهای زنده (هر چند رو به اضمحلال) غیرغربی که هر یک از هویت و تاریخ خاص خود برخوردار بودند و نگاه متفاوتی را به زندگی دنبال می‌کردند و تصویر آنها به مثابه کسانی که به لحاظ زیست‌شناسی از خلقت پایین‌تری برخوردار بوده و به لحاظ فرهنگی عقب‌مانده و تغییرناپذیرند درحقیقت مهم‌ترین دستاورد شرق‌شناسان اولیه به شمار می‌رفت. در سالهای جدیدتر و پس از ناکامی

1. Orientalism
2. Eurocentric

ایدئولوژی مارکسیسم در ایجاد دنیایی متفاوت از دنیای غرب نظریه‌هایی مانند برخورد تمدنها و پایان تاریخ تلاش کردند تا فضای جدید را مجدداً در چارچوب همان باورهای اولیه یعنی برتری تمدن غرب هر چند با برخی تفاوتها تئوریزه کنند. هانتینگتون در نظریه برخورد تمدنها با محور قرار دادن تمدن غربی، سایر تمدنها را با معیار و محک غرب مورد تحلیل قرار می‌دهد و در این میان تمدن اسلامی را که

دقیقاً با جغرافیای سیاسی و فرهنگی طرح خاورمیانه بزرگ مطابقت دارد به عنوان مهم‌ترین خطر برای تمدن غربی معرفی می‌کند. هانتینگتون رشد جمعیت مسلمانان را که موجب به وجود آمدن قشر وسیعی از جوانان بیکار و سرکشی شده است که به خدمت اسلام‌گرایان در می‌آیند از یکسو و تلاش آمریکا برای گسترش دموکراسی را از سوی دیگر مهم‌ترین منابع درگیری و گفتگو معرفی می‌کند. هانتینگتون در یکی از مقالات خود تأکید می‌کند که در میان منابع گوناگون درگیری و گفتگو، من بر دو موضوع خواهم ایستاد: اول، گسترش دموکراسی که غرب - مخصوصاً

آمریکا - آن را پدید آورده است و دوم، افزایش جمعیت که در جوامع اسلامی اتفاق افتاده است.^(۱)

فرانسیس فوکویاما نیز در نظریه پایان تاریخ اگر چه به تقسیم‌بندیهای جغرافیایی و فرهنگی اشاره ندارد، اما با مطلق نشان دادن ایده‌ای که

غرب عامل شکل‌دهنده و مقوم آن است، هیچ‌گونه شانس را برای عقاید و ارزشهای دیگر قائل نمی‌شود. در چارچوب باورهای فوکویاما که تأثیرات عمیقی بر رویکردها و خط‌مشی دولتهای آمریکا پس از جنگ سرد داشته است، هیچ فرهنگ، تفکر و ارزشی غیر از ارزشهای لیبرالی متضمن سعادت بشر نیست و به همین دلیل محکوم به شکست و نابودی خواهد بود.

با این پیش‌زمینه‌ی فکری پس از پایان جنگ سرد و به دنبال رشد جریانهای ضد غربی در خاورمیانه و به ویژه پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر که در آن برای نخستین بار شرق به عنوان یک مهاجم و غرب به مثابه‌ی مدافع به ایفای نقش پرداختند، به نظر می‌رسد که شرق‌شناسان جدید در ایالات متحده به دنبال آن هستند که با خلق مفاهیم تازه مجدداً آن بخش از جهان را که به زعم آنها زیستگاه و محل رشد و نمو رویکردهای ضد هژمونیک به شمار می‌آید از طریق اعطای هویت تازه و واحد و به دنبال آن ترسیم ناهنجاریها، آسیبها و ناکارآمدیهای مشترک باز تعریف کنند.

نخستین و شاید مهم‌ترین کارکرد طرح مفهوم خاورمیانه بزرگ، در واقع، برجسته‌سازی بخشی از جغرافیای سیاسی و فرهنگی جهان به عنوان بخش بیمار و نیازمند درمان و بخشی می‌باشد که اقدامات جراحی‌گونه در آن مجاز شمرده می‌شود.

در جهان پس از جنگ سرد قید و بندها و اجبارهای نظام قدرتهای بزرگ محدودتر است، در نتیجه سیاستهای منطقه‌ای فی نفسه محرک و انگیزه نیرومندی برای اقدامات قدرتهای بزرگ در مناطق می‌باشد. یعنی مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای امروزه بیش از زمان جنگ سرد که مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای غالباً با رقابت بین دو قطب نظام دو قطبی تعریف می‌شد، رفتار قدرتهای بزرگ در مناطق را تعیین می‌کنند.^(۳) شکل‌گیری نظم‌های منطقه‌ای اگر چه فی نفسه نامطلوب نیستند، اما اینکه چه نیرو یا نیروهایی، با چه هدفی و چگونه این نظم را شکل می‌دهند، بسیار حایز اهمیت است. به گفته دیوید لیک^۴ مداخله قدرتهای بزرگ در ایجاد نظم‌های منطقه‌ای اغلب با عوامل سیاسی فرامنطقه‌ای و داخلی برانگیخته می‌شود و نه نگرانیهای امنیتی منطقه‌ای. میزان مشارکت قدرتهای بزرگ در نظم منطقه‌ای عمدتاً و عموماً محصول جانبی اقداماتی است که در جهت مقاصد و اهداف دیگری صورت می‌گیرد. تمایل قدرتهای بزرگ برای مدیریت مناقشات منطقه‌ای و مشارکت در ایجاد نظام منطقه‌ای مشروط و موکول به این است که آنها تا چه میزان تحت تأثیر عوامل خارجی امنیتی که از آن منطقه ناشی می‌شود، قرار می‌گیرند.^(۳)

طرح خاورمیانه بزرگ از این جنبه به نظر

۲-۱- طرح خاورمیانه بزرگ در سطح تحلیل سیاست بین‌الملل

مهم‌ترین تفاوت جایگاه خاورمیانه در دوره‌ی نظم دو قطبی و جنگ سرد با دوران پس از آن در این است که خاورمیانه در دوران جنگ سرد اگر چه یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تقابل و رویارویی دو ابرقدرت به شمار می‌آمد، اما نقش قابل توجهی در شکل‌دهی به فرآیندها و همچنین قواعد و هنجارهای شکل‌دهنده‌ی نظم دو قطبی ایفا نمی‌کرد. در حالی که در دوران جدید به نظر می‌رسد که بازسازی نظم منطقه‌ای در خاورمیانه مهم‌ترین گام در بازسازی نظم جدید جهانی به شمار می‌آید. این موضوع البته تنها یک بعد و یک دلیل طرح موضوع خاورمیانه بزرگ توسط رهبران آمریکا به شمار می‌رود، زیرا طرح ایجاد نظم‌های منطقه‌ای به طور عام نیز یکی از مباحث مهم و قابل تأکید در سیاست بین‌الملل به حساب می‌آید. این تصور وجود دارد که ایجاد نظم‌های منطقه‌ای که حاکی از منطقه‌ای شدن امنیت می‌باشد یکی از ابزارهای مهم قدرتهای بزرگ برای حفظ امنیت جهانی در دنیای پس از جنگ سرد باشد. محدود کردن مناقشات و بحرانها به سطوح منطقه‌ای و جلوگیری از تسری آنها به سایر مناطق و ممانعت تأثیرگذاری آنها بر امنیت جهانی احتمالاً مهم‌ترین کارکردی است که قدرتهای بزرگ از ایجاد نظم‌های منطقه‌ای انتظار دارند. به گفته پل.ای. پاپایانو^۳

3. Paul Papayano
4. David A. Lake.

می‌رسد که کوشش اولیه‌ای برای ایجاد یک نظم منطقه‌ای در حساس‌ترین حوزه ژئوپولیتیک جهان باشد با این تفاوت که ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ پیش از تعریف نظم، تعیین نقاط کانونی و تدوین هنجارها و قواعد آن، در مرحله نخست به دنبال منطقه‌سازی و تعریف یک محدوده‌ی جغرافیایی به مثابه‌ی یک منطقه است.

۳-۱- طرح خاورمیانه بزرگ در سطح تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده

فارغ از اهداف بنیادین یا بلندمدت آمریکا در مفهوم‌سازی و منطقه‌سازی، طرح خاورمیانه بزرگ در کوتاه مدت اهداف مشخصی را برای ایجاد دگرگونی در خاورمیانه ارائه می‌کند. از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ یعنی از زمانی که آمریکا خود را فاتح جنگ سرد تلقی نمود و رقیبی جدی در مقابل خود نمی‌دید و به تدریج به این باور رسید که می‌تواند به طور یک جانبه مسایل مورد نظر خود را تعقیب و به نتیجه دلخواه برساند، تاکنون طرح‌های متعددی برای ایجاد دگرگونی در خاورمیانه بر روی میز کار تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است. با این حال، ناکامی این طرح‌ها در تحقق اهداف مورد نظر آمریکا و حذف ریشه‌های خصومت علیه آمریکا مقام‌های این کشور را به سمت اتخاذ یک سیاست جامع و کلان در خصوص ایجاد تغییرات بنیادین در منطقه‌ی خاورمیانه سوق داد. طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، در واقع، حاصل این تغییر رویکرد می‌باشد. اگرچه به اعتقاد برخی تحلیل‌گران طرح

مفهوم خاورمیانه اگر چه بر یک حوزه جغرافیایی نسبتاً مشخص اشاره دارد، اما تاکنون به دلیل وجود نیروهای تأثیرگذار متعارض، فاقد یک هویت سیاسی امنیتی مشترک و سازمان یافته بوده است. در یک وضعیت طبیعی زیر سیستم‌های منطقه‌ای باید در یک فرآیند تاریخی و در پی احساس نیاز مشترک واحدهای ملی مستقر در آن شکل بگیرند. به همین دلیل، کوشش برای تعریف یک منطقه از سوی نیروهای بیرونی بیش از آنکه منطبق بر نیازها و ضرورت‌های منطقه‌ای باشد، منطبق با اهداف نیروهای شکل‌دهنده آن است.

درفرآیند شکل‌دهی اصلاحات در کشورهای کلیدی و مهم خاورمیانه به نظر می‌رسد که دو سوی آتلانتیک به رویکرد مشترکی دست یافته باشند، اگر چه نگاه اروپا به موضوع خاورمیانه بزرگ عمدتاً نگاهی اقتصادی و اجتماعی است و تأکید بر بازیگری عوامل بومی دارد (در مقابل نگاه آمریکایی که بیشتر سیاسی و امنیتی است) و به دنبال دیکته کردن اصلاحات از بیرون می

خاورمیانه‌ی بزرگ هنوز هیچ برنامه‌ی مدون یا دستورالعمل مشخصی را برای کارگزاران سیاست خارجی آمریکا دیکته نمی‌کند و تنها در سطح بیان برخی جهت‌گیریهاست، اما این طرح به طور اعلانی اهداف مشخصی را در جهت تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مطرح کرده است. ترغیب به دموکراسی و حکومت‌های شایسته، ایجاد یک جامعه‌ی آگاه و دارای معرفت علمی و توسعه‌فرصتهای اقتصادی مهم‌ترین محورهایی هستند که طراحان این طرح به عنوان اهداف آن بیان کرده‌اند. با این حال، شاید تنها تعداد معدودی از تحلیل‌گران باشند که در تحلیل اهداف طرح خاورمیانه‌ی بزرگ این محورها را ملاک و معیار قرار می‌دهند. این درحالی است که در مقابل تاکنون نقدهای فراوانی در مورد اهداف و انگیزه‌های واقعی آمریکا از طرح موضوع تغییرات و دگرگونیها در خاورمیانه مطرح شده است. مادر اینجا قصد ورود و طرح مجدد این نقدها را نداریم، اما برای روشن‌تر شدن موضوع به طور فهرست وار می‌توان به محورهای اصلی این مباحث اشاره کرد: سوء سابقه‌ی تاریخی آمریکا در زمینه‌ی حمایت واقعی از دموکراسی در جهان سوم و جانبداری کاملاً آشکار آمریکا از اسرائیل در مناقشه فلسطینی - اسرائیلی که مهم‌ترین دلیل رشد جریانهای ضد غربی در منطقه بوده است و همچنین عدم تطابق منافع ملی آمریکا با دموکراسی واقعی از مهم‌ترین

دلایل سوء ظن مردم و نخبگان خاورمیانه به طرحهای غیربومی برای اصلاحات و دگرگونی در منطقه است. اهداف واقعی آمریکا از ارائه طرح خاورمیانه‌ی بزرگ در چهار محور زیر خلاصه می‌شود:

- ۱- تضمین امنیت اسرائیل؛
- ۲- تضمین تداوم جریان انرژی؛
- ۳- مقابله با رشد جریانهای اسلام‌گرایی؛
- ۴- تلاش برای روی کار آوردن رژیمهای سکولار در منطقه.

به عنوان یک ابزار سیاست خارجی، رهبران آمریکا مکرراً از سیاست چماق و هویج، هنجارسازی و هنجارشکنی و نظم‌سازی و نظم‌شکنی در سیاستهای منطقه‌ای و جهانی خود بهره گرفته‌اند. تئودور روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در اواخر قرن نوزدهم که در توسعه نظم امپراتوری آمریکا نقش مؤثری داشت همواره اظهار می‌نمود که مناسب است همراه گفتار نرم و ملیح، چماق و قدرت سخت‌افزاری نیز حمل گردد و در صورت لزوم از هریک به تناسب موقعیت و نیاز بهره‌برداری به عمل آید. از این‌رو، در طرح خاورمیانه بزرگ و ابتکار جدید آمریکا در قبال آن‌گونه خاصی از این ترکیب به چشم می‌خورد. (۴)

پس از حادثه‌ی یازدهم سپتامبر که در آن برخی جریانهای اسلامی به عنوان مقصر و متهم اصلی معرفی شدند، رهبران آمریکا به طور هم‌زمان دو سیاست متضاد را در منطقه‌ی

خاورمیانه پی‌گیری کردند: اول نظم شکنی و هنجارشکنی و دوم نظم‌سازی و هنجارسازی. در پرتو رفتارهای غیرقابل دفاع طالبان و صدام در افغانستان و عراق و همچنین برخی گروههای تندرو مانند القاعده، آمریکاییها تلاش کردند تا اهداف کلان خود را در منطقه ابتدا از طریق حضور نظامی و سپس از طریق تغییر بافتهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منطقه دنبال کنند. از دید رهبران آمریکا پس از پایان جنگ سرد و از بین رفتن رقابت میان دو قطب در سراسر جهان و نیز در منطقه‌ی خاورمیانه، ضرورت حضور و تداوم رژیمهای اقتدارگرا در کشورهای جهان سوم که به صورت مانعی در برابر گسترش نفوذ کمونیسم عمل می‌کردند و صرفاً به همین خاطر مورد حمایت آمریکا قرار می‌گرفتند، از میان رفت. لذا، بسیاری از رژیمهای اقتدارگرا در بخشهای مختلفی از جهان در دهه‌ی ۱۹۹۰ حرکت در مسیر دموکراتیک شدن را آغاز کردند. این حرکت به طور عمده بر مبنای این پیش فرض اصلی در نظریه‌ی مکتب صلح دموکراتیک صورت می‌گرفت که با از بین رفتن خطر کمونیسم، شکل‌گیری رژیمهای لیبرال دموکرات موجبات کاهش خطر جنگ افروزی را در جهان فراهم خواهند ساخت و به عبارتی خو گرفتن به دموکراسی به منزله‌ی خو گرفتن به صلح است.^(۵) با این حال مهم‌ترین معضل و پارادوکس آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه تاکنون این بوده است

که حمایت از فرآیندهای دموکراتیک در خاورمیانه این خطر را در پی داشت که گروهها و نخبگان سیاسی اسلام‌گرا از طریق این فرآیندها قدرت را در دست بگیرند، موضوعی که در اوایل دهه‌ی ۹۰ در الجزایر، ترکیه، اردن و بسیاری از کشورهای اسلامی شاهد آن بودیم. اگر چه بسیاری از تحلیل‌گران آمریکایی مسئولیت حملات خشونت‌آمیز علیه این کشور را متوجه سیاست حمایت از رژیمهای سرکوب‌گر خودکامه در منطقه می‌دانند و در واقع معتقدند که این حملات هزینه‌ای است که آمریکا به خاطر سیاستهای نادرست گذشته‌اش می‌پردازد، اما خطر قدرت‌یابی اسلام‌گرایان در منطقه از طریق ابزارهای دموکراتیک رهبران آمریکا را ناگزیر به برعهده گرفتن نقش فعال و مستقیم در فرآیند دموکراسی‌سازی در منطقه کرده است. طرح خاورمیانه‌ی بزرگ که به طور هم‌زمان نظم‌شکنی و هنجارشکنی از طریق حضور نظامی در منطقه و نظم‌سازی و هنجارسازی از طریق تبلیغ برخی تغییرات کنترل شده را دنبال می‌کند، در واقع، شکلی از دموکراسی هدایت‌شده و کنترل‌شده را در منطقه تعقیب می‌کند که الزاماً تناسبی با اصول اولیه مردم‌سالاری ندارد. به بیان دیگر، طرح خاورمیانه‌ی آمریکا در پس‌گفتمان به ظاهر خیرخواهانه و مردم‌سالار خود اهداف پنهان گسترش دامنه و عمق نفوذ و منافع آمریکا را در

منطقه‌ی خاورمیانه در راستای اهداف جهانی این کشور دنبال می‌کند.

۲- راهکارهای جمهوری اسلامی ایران

در مواجهه با طرح خاورمیانه‌ی بزرگ در آغاز باید میان دو موضوع تفکیک قائل شد: اول اصلاحات و دگرگونی در خاورمیانه به مثابه یک طرح آمریکایی و دوم اصلاحات و دگرگونی در خاورمیانه به مثابه یک ضرورت عینی. روشن است که جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه منکر ضرورت اصلاحات و تغییرات در منطقه‌ی خاورمیانه نبوده است، اما معتقد است که اصلاحات و دگرگونی در منطقه باید براساس یک الگوی درون‌زا و مطابق و متناسب با ارزشها و هنجارهای بومی انجام پذیرد.

از جمله اهداف سیاسی خاورمیانه‌ی بزرگ طرح عادی کردن حضور اسرائیل در منطقه و در دست گرفتن سرنوشت سیاسی منطقه است که منافع ملی و منطقه‌ای ما را به خطر می‌اندازد. آمریکا با این طرح به دنبال خارج کردن نقش و اثرات دین از چارچوب معادلات سیاسی منطقه است و امیدوار است که با سکولاریزه کردن منطقه نگاه مسلمانان به موضوع اسرائیل تغییر کند.

خطر عمده‌ی دیگری که در این طرح وجود دارد مسئله‌ی تغییر مرزهای جغرافیایی است. در صورتی که آمریکا بتواند به همه‌ی اهداف خود در منطقه دست پیدا کند، شرایطی

همانند بعد از جنگ جهانی اول و سقوط دولت عثمانی (حدود سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷) پدید خواهد آمد که قدرتهای بزرگ غربی فاتح جنگ، مرزهای خاورمیانه را به تبع منافع خود ترسیم کردند تا دیگر یک قدرت بزرگ همانند عثمانی نتواند در خاورمیانه سربلند نماید.^(۶) به همین دلیل، یکی از راهکارهای اجرایی طرح خاورمیانه بزرگ تجزیه‌ی برخی از کشورهای اسلامی از طریق ایجاد آشوب و طرح مباحث قومی خواهد بود.

با توجه به سطوح مختلف طرح آمریکایی خاورمیانه‌ی بزرگ جمهوری اسلامی، ایران باید واکنش نسبت به این طرح را در سه سطح مذکور دنبال کند.

در سطح نظری باید با کمک اندیشمندان و صاحب نظران در سطح منطقه این نگاه از بالا به پایین و رویکرد قیم مآبانه آمریکا و غرب مورد نقد و تقادی قرار بگیرد. این رویکرد هم به لحاظ فلسفی قابل نقد است و هم به لحاظ تاریخی.

در سطح سیاست بین‌الملل به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران باید مجموعه‌ای از سیاستهای کلان را اولاً برای گرفتن ابتکار عمل از آمریکا در جهت تعریف یک نظام منطقه‌ای جدید و ثانیاً برای تعریف یک منطقه‌گرایی جدید که در آن جمهوری اسلامی ایران از لحاظ ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک از مرکزیت برخوردار باشد، دنبال کند. در تعریف

منطقه‌گرایی جدید به نظر می‌رسد که ایران باید حتی‌المقدور سعی نماید تا کشورهای عربی در خاورمیانه هرچه بیشتر نسبت به مزایای پیوستن به سیاستهای منطقه‌ای ایران ترغیب گردند. ضمناً باید از کوششهای برخی کشورهای عربی در جهت سهم کردن جمهوری اسلامی ایران در بی‌ثباتیها و ناهنجاریهای این منطقه، دوری جست. منطقه‌گرایی برمبنای طرح خاورمیانه‌ی بزرگ آمریکا همان‌طور که اشاره گردید دارای لایه‌ها و وجوه مختلفی است که برخی از این جنبه‌ها هنوز شکل و قوام جدی نیافته است. به هر حال، سیاستهای جمهوری اسلامی ایران باید هر تلاشی را در جهت به حاشیه کشاندن ایران از صحنه حساس خاورمیانه خنثی نموده و با ارائه طرحهای بدیع در حوزه‌های مهم که در آن دارای منافع و نفوذ انکارناپذیر است مانند عراق، لبنان و فلسطین همچنان به تلاش خویش ادامه دهد.

پانوشته‌ها

۱. ساموئل هانتینگتون، اسلام و غرب از رویارویی تا گفتگو، مترجم محمدرضا رضایی، گفتمان، شماره ۶، پاییز ۱۳۸۱، ص ۳۱۵.
۲. دیوید ای لیک، پاتریک ام، مورگان، *نظمهای منطقه‌ای امنیت‌سازی در جهان نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۸۱.
۳. همان، ص ۹۹.
۴. حسن حسینی، *طرح خاورمیانه بزرگ‌تر؛ القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا*، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۵۴.
۵. رسول موحدیان، *سیاست ما و منشور دوم ملل متحد ۲۰۰۵*، معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۴، ص ۶۷.
۶. طرح خاورمیانه بزرگ؛ اهداف و چشم‌انداز، سی و هشتمین نشست تخصصی معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک، اردیبهشت ۱۳۸۳.

۱- همکاری و همفکری با نیروهای مترقی در سطح منطقه برای آشکارسازی اهداف واقعی آمریکا از ارائه طرح خاورمیانه بزرگ؛

۲- تأکید بر طرح مردم‌سالاری دینی به